



کلیدش؛ دست منه!!!

گفتارهایی پیرامون کلید اساسی همه قفل ها

سید یونس فاطمی اصل

ابراهیم نوید کیا



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه ای کوتاه ولی ضروری

تو فیلم های علمی-تخیلی حتما از دنیای موازی چیزهایی شنیدید و فیلم های زیادی هم با این موضوع دیدید. انصافا خیلی هیجان انگیز و مهیج هستند و محاله آدم کنجکاو تو اینترنت درباره اش سرچ و تحقیقی نکرده باشه. جالبه بدونید بعضیا معتقدند این دنیای موازی وجود داره! خیلی اتفاق می افته که یه خبری رو می شنوید و یا به یک مطلبی باور پیدا می کنید اما برادرت یا رفیقت دقیقا به برعکس اون چیزی که شنیدی یا باور داری، شنیده و باور پیدا کرده!

این همون دنیای موازی ست. با اینکه همیشه کنار هم هستیم و با هم زندگی می کنیم اما عصر رسانه و اینترنت و بازار داغ اخبار و شایعات کاری کرده که انگار تو دو دنیای متفاوت و جدا از هم زندگی می کنیم. مثلا تو دنیای من فلانی مرده اما در دنیای تو همون آدم زنده ست.

این میزان از فاصله فکری و دوری از واقعیت ها باعث شده تنهایی ها هم زیاد بشه و آمارش بره بالا.

خب غرضم از این حرفا چی بوده؟! راستش حال و روز جامعه ما هم از این وضع مستثنا نیست. از یک طرف مشکلات اقتصادی فشار زیادی به مردم آورده و از طرفی دشمن هم با یک جنگ بزرگ رسانه ای روی این نارضایتی ها سوار میشه و از اختلافات فکری و سلیقه ای که بین مون وجود داره به عنوان جرقه ای در انبار باروت استفاده می کنه. کوچیک ترین مسئله ای تبدیل به بحران و زود به نزاع و دعوا کشیده میشه.

چرا چیزی رو که میشه با همدلی و گفتگوی منطقی حل کرد با نزاع و دعوا اون رو به یک مسئله حل نشدنی تبدیل کنیم؟! گفتگو و با هم حرف زدن نیاز امروز ماست.

میتونه دنیاهامون رو به هم نزدیک کنه. قلب هامون رو... فکرهامون رو...

میتونه اختلافات و فاصله ها رو هم کم کنه.

همین نیاز باعث شد که به این فکر بیافتیم که به دنبال ایده ای برای گفتگو و با هم صحبت کردن باشیم.

این شد که شروع به نوشتن جزوه ای نسبتاً کوتاه و با محتوا و قالبی نوجوان پسند کردیم به این شکل که در مسیری بریم که امکان گفتگو رو فراهم کنه. در نتیجه اینکه این جزوه مناسب حلقه های فکری و گروه های مباحثه ای و گفتگوهای چند نفره است هر چند به شکل فردی و شخصی نیز بسیار قابل استفاده ست. در هر صفحه فیلم و مستند / کتاب و موشن گرافی های مربوط به اون چیزهایی که نوشتیم رو درج کردیم تا فقط متن خشک و خالی ای نباشه و شما هم بیشتر با عمق مطالب آشنا بشید و سطحی عبور نکنید.

من الله توفیق

بهار ۱۴۰۲

جهت هرگونه انتقاد و یا پیشنهاد میتوانید به شماره ایتا زیر پیام ارسال نمایید

[@ali_samimi71](https://t.me/ali_samimi71) | ۰۹۱۷۴۱۹۷۲۵۵ - ۰۹۳۸۵۴۹۱۸۳۱

چه زندگی شگفت انگیزی...!

بہتر اینہ کہ با ہم بی تعارف کمی واقیعت ہا رو مرور کنیم و دربارہ اش فکر کنیم. این روزها با کوهی از مشکلات اقتصادی و سختی های بسیاری دست و پنجه نرم می کنیم کہ باعث شدہ زندگی سخت بگذرہ. شاید برای شما ہم سوال بشہ کہ این تیتتر یعنی چی و مخاطبش کیہ؟! آخہ نویسندہ پیش خودش چہ فکری کردہ و دقیقاً کجای این زندگی رو، شگفت انگیز و مایہ تعجب می دونہ کہ اینطوری حرف می زنہ و می نویسہ؟! احتمالاً کور رنگی ای چیزی گرفتہ کہ بیکاری جوونا و گرونی های سربہ فلک کشیدہ رو نمی بینہ یا شاید ہم فیلتر برنامه های اجتماعی این روزها باعث شدہ دیگہ خبرا رو نبینہ و نخونہ و یا اصلاً خیلی دیگہ خوشی زدہ زیر دلش...

باور کنید دلیلش هیچ کدوم از اینا نیست و اگر عجلہ نکنید و با ما راه بیاد متوجہ می شید ما ہم مثل شما بہ خیلی از ناخوشی ها و تلخی ها

آگاہیم و باہاشون زندگی می کنیم. اما این ہمہ قصہ نیست...

ہمہ جا و ہر کجا کہ انسان باشہ اونجا ہم کمبود و نقص و مشکل ہست. مشکلات گریبان گیر امروز، دیروز بودند، فردا ہم می آیند.

در دسرہایی کہ ہمیشہ ہمراہ آدم اند و بہ ہمین خاطرہ کہ نیاز داریم با ہم باشیم و در رفع این نیازها بہ ہم کمک کنیم. تلاش های زیاد

انسان اگر و فقط نقطہ های سیاہ و تاریک این صفحہ از زندگی رو

می دید، بی حرکت، متوقف و خاموش می شد و یہ ہمچین آدمی دیگہ

هیچ انگیزہ ای برای کار و تلاش نخواہد داشت.

می دونی چرا؟!

چون اون چیزی که تورو به حرکت و تلاش و تکاپو و ادا می کنه و روزها به فعالیت و جد و جهد می خونه، صبح رو دوباره از نو برات می سازه، امید و رویای تو به آینده است. آینده ای خوش و تصویری زیبا از اون چیزی که می خوای. با این امید و آرزوهاست که مشکلات هر چقدر هم که سخت و مشکل باشن قابل حل اند و میشه گره کور شون رو باز کرد. چون روزهای خوب و خوش رو باید ساخت و خلاصه اینکه شاه کلید همه اینها رویا و ستاره های آرزو هامونه. باید هر شب اونا رو در پهنای آسمان تماشا کرد تا روزها براشون بدویم و خسته نشیم برای اینکه بهشون دست پیدا کنیم .

به این ماجرای میان حضرت عیسی و پیرمرد کشاورز نگاه کنید: «عیسی علیه السلام نشست بود و پیرمردی با بیل زمین را شخم می زد، عیسی دعا کرد خدایا امید و آرزو را از او بگیر. پیرمرد همان لحظه بیل را کناری انداخت و دراز کشید مدتی گذشت و عیسی دعا کرد خدایا امید و آرزو را به او باز گردان. پیرمرد بلند شد و شروع به کار کرد. عیسی علیه السلام به سراغ او رفت و علت این رفتارش را پرسید پیرمرد گفت وقتی داشتم کار میکردم ناگهان با خود گفتم تو که این قدر پیر شده ای ، تا کی میخواهی کار کنی؟ پس بیل را انداختم و دراز کشیدم سپس با خود گفتم تا وقتی که زنده هستی باید چیزی برای خود داشته باشی ، اینجا بود که بلند شدم و بیل را برداشتم.»

به همین جهت هم پیامبر مهربانی ها فرمودند: اگر امید نبود، هیچ مادری فرزند خود را شیر نمی داد و هیچ باغبانی درختی نمی کاشت.



رویای امیدساز...

بزارید یه سفر به زمان داشته باشیم و شما رو به دل تاریخ و به یک سرزمین نام آشنا ببرم به نام آمریکا؛ کشوری که زیاد اسمش رو شنیدید اما احتمالا چیز زیادی در موردش نمی دونید.

سال ۱۹۱۸ میلادی جنگ جهانی اول که تا اون روز بزرگ ترین و خسارت بار آمیز ترین جنگ بشریت بود به پایان رسید.

اما این وسط برنده واقعی جنگ که هیچ آسیبی ندید و هیچ گلوله و موشکی به طرفش شلیک نشد، آمریکا بود که بیشترین سود و غنیمت رو از این جنگ اروپایی برد. بعد از این پیروزی دوره طلایی و پول داری آمریکا هم شروع شد و در همین دوره، موج مهاجرت مردم اروپایی آسیب دیده به آمریکای زیبا شکل گرفت.

در همین اوضاع و احوال که حرف از آمریکا و سفر به اونجا خیلی لذت بخش و رویایی بود، یه دفعه تو یه روز، اتفاقی افتاد که

آمریکایی ها بهش میگن: "سه شنبه سیاه".

بزرگ ترین بحران اقتصادی آمریکا کلید خورد. بیش از ۲۵ درصد مردم بیکار شدند و موج بی سابقه ای از بی خانمان ها، فقر و گرسنگی، اضطراب و افسردگی و ناامیدی شروع به غرق کردن آمریکا کرد.

تازه! نیویورک تو همین وضع بد اقتصادی به جنگلی از برج های بلند و آسمان خراش تبدیل شد و مردم وقتی دیدن عده ای نون ندارن بخورن ولی بعضیا از ما بهترن برج های آنچنانی می سازند دست به اعتراض های بزرگ زدند.



سه شنبه

سیاه



صف های کیلومتری هم برای تکه ای غذا نشون می داد این روزهای نکبت بار تمومی نداره و امیدی به بهتر شدن نیست.

می دونی چطوری از این شرایط سخت و بحرانی به سلامت عبور کردند؟!

با رویا و امیدی که برایش اُسطوره و ابر قهرمان های افسانه ای خلق کردند.

دوران بحران آمریکا ، دوره طلایی کمیک استریپ ها و داستان های مصور بود. سوپر من و باتمن و بیش از ۱۰۰ شخصیت قهرمان آمریکایی توسط هالیوود متولد شدند تا منجی مردم آمریکا باشند. نوید بخش روزهای خوب و نماد امید و انگیزه و گرما بخش روز های سرد و بی روح باشند.

مرد عنکبوتی روی برج های بلند نیویورک که نشانه فقر و بدبختی ۹۹ درصد آمریکایی ها بود تار می زد و می نشست که بگوید: "در بلند ترین سطح ناامیدی هم باید امیدوار بود."

راستی! چه زندگی شگفت انگیز رو یادتون نرفته که... این فیلم داستان امیدواری و موفقیتی بود که از دل امواج ویران گر بدبختی و فلاکت بیرون می اومد.

شاید باورتون نشه ولی این فیلم توسط بنیاد فیلم آمریکا، پر افتخارترین و امید بخش ترین فیلم تاریخ سینمای آمریکا شناخته شد.



“

رویات رو به خاطر داشته باش



رویای امید گش...

البته ناگفته نمونه کشوری که با امید و آرزو و آبر انسان های دنیای وهم و خیال خودش رو از منجلاب فقر و فساد بیرون کشیده بود، حالا یاد گرفته که چطوری کشورای دیگه رو در این منجلاب فرو بیره و بر اون سرزمین ها چیره بشه.

آمریکا با رویایی که همراه با قهرمان های آمریکایی درست کرده بود، فقط منجی خودش نبود، خودش رو سفیر صلح و دوستی و منجی دنیا به همه معرفی و این رو به عنوان یک مسئولیت سنگین قبول کرد. اما این، تنها یک تصویر زیبا از اون چیزی بود که پرده های سینما به تصویر می کشیدند.

در واقعیت اما آمریکا با پا گذاشتن به هر جا که پاش رسید امید مردم رو ناامید کرد.

ویلیام بلوم یک نویسنده آمریکایی است که با فهمیدن این حقیقت، چهره واقعی پشت نقاب آمریکا رو در کتابی به اسم "کشتن امید" نمایان می کنه. کشوری که از عمر ۲۴۶ ساله اش بیش از ۲۰۴ سالش رو درگیر جنگ و خون ریزی بوده و از آغاز تا الان در بیش از ۱۰۷ جنگ رد پای آمریکا وجود داشته و با نیرنگ و حقه در ۵۳ نقطه از دنیا کشورهای دیگه رو زمین زده.



یک نمونه از اون امید کشی ها، کودتای آمریکایی ها علیه دکتر مصدق در ایران...

“
امریکای
امید گش

بعد از کلی رنج و زحمت برای ملی شدن صنعت نفت کشورمون، تویه شب ناغافل و بی خبر از همه جا، رو دست خوردیم و باز نفت ما رو برا خودشون تامدت ها به غارت بردند.

اما خب از قدیم گفتن این کارا آخر عاقبت نداره و آتشی که تو خونه دیگران روشن میکنی بالاخره دامن خودتو هم می گیره.

بعله! حال و روز آمریکای ابر قدرت پر از ستاره به جایی رسیده که دیگه تو آسمون رویاهش ستاره ای دیده نمیشه و جدیداً با پدیده ای مواجه شدن که بهش میگن:

"مرگ های ناامیدی" که نشون از افول موریانه وار آمریکا از درون داره.

آدمایی که در سرزمین رویاها ناامید از همه جا یا دست به خودکشی میزنن و یا اینکه کارشون کشیده میشه به مصرف الکل و مواد مخدر و هزار کوفت و زهرمار خانمان سوز.



مجموعه مستند
آمریکای زیبا رو ببینید.



فهرست دخالت های نظامی آمریکا و سازمان سیا در کشورهای جهان

۱- چین از ۱۹۴۵ تا دهه ۱۹۶۰	۲۲- هائیتی ۱۹۵۹-۱۹۶۳	۴۳- جامائیکا ۱۹۷۶-۱۹۸۰
۲- ایتالیا ۱۹۴۷-۱۹۴۸	۲۳- گواتمالا ۱۹۶۰	۴۴- سیشل ۱۹۷۹-۱۹۸۰
۳- یونان از ۱۹۴۷ تا اوایل دهه ۱۹۵۰	۲۴- فرانسه- الجزایر، دهه ۱۹۶۰	۴۵- گرنادا ۱۹۷۹-۱۹۸۴
۴- فیلیپین از دهه ۱۹۴۰ تا دهه ۱۹۵۰	۲۵- اکوادور ۱۹۶۰-۱۹۶۳	۴۶- مراکش ۱۹۸۳
۵- کره ۱۹۴۵-۱۹۵۳	۲۶- کنگو ۱۹۶۰-۱۹۶۴	۴۷- سورینام ۱۹۸۲-۱۹۸۴
۶- آلبانی ۱۹۴۹-۱۹۵۳	۲۷- برزیل ۱۹۶۱-۱۹۶۴	۴۸- لیبی ۱۹۸۱-۱۹۸۹
۷- اروپای شرقی ۱۹۴۸-۱۹۵۶	۲۸- پرو ۱۹۶۰-۱۹۶۵	۴۹- نیکاراگوئه ۱۹۸۱-۱۹۹۰
۸- آلمان، دهه ۱۹۵۰	۲۹- جمهوری دومینیکن ۱۹۶۰-۱۹۶۶	۵۰- پاناما: ۱۹۶۹-۱۹۹۱
۹- ایران ۱۹۵۳	۳۰- کوبا از ۱۹۵۹ تا دهه ۱۹۸۰	۵۱- بلغارستان ۱۹۹۰
۱۰- گواتمالا ۱۹۵۳-۱۹۵۴	۳۱- اندونزی ۱۹۶۵	۵۲- عراق ۱۹۹۰-۱۹۹۱
۱۱- کستاریکا، اواسط دهه ۱۹۵۰	۳۲- غنا ۱۹۶۶	۵۳- افغانستان ۱۹۷۹-۱۹۹۲
۱۲- سوریه ۱۹۵۶-۱۹۵۷	۳۳- اوروگوئه ۱۹۶۴-۱۹۷۰	۵۴- ال سالوادور ۱۹۸۰-۱۹۹۴
۱۳- خاورمیانه ۱۹۵۷-۱۹۵۸	۳۴- شیلی ۱۹۶۴-۱۹۷۳	۵۵- هائیتی ۱۹۸۶-۱۹۹۴
۱۴- اندونزی ۱۹۵۷-۱۹۵۸	۳۵- یونان ۱۹۶۴-۱۹۷۴	۵۶- افغانستان ۱۹۹۸
۱۵- اروپای غربی در سال های دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰	۳۶- بولیوی ۱۹۶۴-۱۹۷۵	۵۷- سودان ۱۹۹۸
۱۶- گویان انگلیس ۱۹۵۳-۱۹۶۴	۳۷- گواتمالا ۱۹۶۲ تا دهه ۱۹۸۰	۵۸- عراق ۱۹۹۳-۲۰۰۰
۱۷- اتحاد شوروی از اواخر دهه ۱۹۴۰ تا دهه ۱۹۶۰	۳۸- کستاریکا ۱۹۷۱-۱۹۷۱	۵۹- رواندا ۱۹۹۴-۲۰۰۰
۱۸- ایتالیا در دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰	۳۹- عراق ۱۹۷۲-۱۹۷۵	۶۰- زئیر ۱۹۹۴-۲۰۰۰
۱۹- ویتنام ۱۹۵۰-۱۹۷۳	۴۰- استرالیا ۱۹۷۳-۱۹۷۵	۶۱- هندوراس ۱۹۹۴-۲۰۰۰
۲۰- کامبوج ۱۹۵۵-۱۹۷۳	۴۱- آنگولا از ۱۹۷۵ تا دهه ۱۹۸۰	۶۲- کلمبیا ۱۹۹۴-۲۰۰۰
۲۱- لانوس ۱۹۵۷-۱۹۶۳	۴۲- زئیر ۱۹۷۵-۱۹۷۸	۶۳- افغانستان: ۲۰۰۱



حدس می زنم با اینکه ممکنه پذیرفته باشی که امید و انگیزه به عنوان مهم ترین عنصر برای حرکت رو به جلو و رو به رشد خیلی لازمه اما باز وقتی به وضعیت الان خودت نگاه می کنی و بعضی کمبودها رو احساس می کنی پریشان حالی و بد حالی میاد سراغت و احتمالا مثل آبی که روی آتیش بریزن، سرد و بی حوصله میشی!

بالتر از این ممکنه بگی که اصلا همه اینا که گفتم خیال پردازی و از سر خوش خیالی و این حرفاست.

ولی غیر از این نکته که این حجم از منفی بافی و مرور حرف های ناامید کننده برای آدم اصلا خوب نیست، برای اینکه ثابت بشه این حرفا فقط خوش باوری پوچ و خالی نیست خیلی خوبه که بدونیم یه آقایی به نام الیس پاول تورنس ۲۰ سال از عمرش رو پای همین حرف گذاشت.

آره! به مدت بیست سال زندگی چند صد نفر انسان موفق رو از دوره دبستان تا میانسالی بررسی می کنه و بعد از یه سری آزمایشات خاص آخر سر به این نتیجه می رسه که "عاشق رویا شدن" مخصوصا اگه تو سنین جوونی اتفاق بیفته برای رسیدن به هدف و موفقیت هیچ چیزی جای اونو نمی گیره.

جالبه بدونید طبق تحقیقات گسترده ای که پزشکان و روان پزشکای آلمانی انجام دادن متوجه شدند افرادی که هر روز صبح قبل از ترک خونه، روز خودشون رو با یه نگاه مثبت و عاطفی شروع می کنن، کمتر دچار بیماری میشن/احتمال تصادف شون نسبت به دیگران کمتره/و به طور متوسط ۵ سال بیش تر از هم سن و سال های خودشون عمر می کنن/و ۲۰ تا ۳۰ درصد درآمد بیشتری از دیگران دارن.

دکتر آرتور سازبو_ که تو این تحقیقات نقش فعالی داشته_ می‌گه یکی از اصلی‌ترین دلایل موفقیت این آدم‌ها، نگاه امیدوارانه و مثبت‌شون تو زندگی بوده.

می‌دونم که دیگه کامل به این مسئله رسیدیم که چه قدر رویا و امید تو زندگی‌ها حضورش باعث گرمی و آرامشه اما با این که گفتنش راحت نیست ولی باید اعتراف بکنم که هر چی دور و بر خودمون نگاه می‌کنیم ناامیدی و دلسردیه.

بچه‌ها تشنه چیزی هستن که بهشون یه امید واقعی و پایدار بده.

دنبال چیزی هستن که حال خوب و یه انگیزه قوی و پر شتاب بده.

چیزی که قوت قلب آدم‌ها تو اوج سختی و گرفتاریا باشه.

و مشکل ما هم دقیقا همین‌ه. آب در کوزه است و ما تشنه لبان می‌گردیم. امید از اون چیزی که فکر می‌کنیم به ما نزدیک‌تر است از رگ گردن نزدیک‌تر.

آفرین! درست حدس زدی... خدا

خدا! اصلی‌ترین منبع امید و انگیزه است. اصلا خود رویا و امید به فرداهاست.

بدون خدا هیچ حرکتی هیچ معنایی نداره، دلیلی نداره و نتیجه‌ای هم جز هیچ نداره چون که به هیچ ختم میشه.

با خداست که حرکتها شروع میشه و همه چیز معنا پیدا می‌کنه و امید و انگیزه برای رسیدن به مقصود، متولد میشه.





حضرت آقا تو کتاب خیلی معروفش
" طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن "
به همین نکته می پردازه و می نویسه:

" تلاش و حرکت آدمی_ که فلسفه بودن اوست_ نقطه آغاز و سکوی
پرشی دارد... و آن ایمان است. ایمان یعنی باور، پذیرش و پایبندی
به آنچه برای آن و در راه آن به تلاش و جدّ و جهد است و به راهی
که وی به آن منزل می رساند و بالاخره به خود این تلاش و حرکت.
بدون ایمان، هر حرکت و پویشی ناپایدار و بی فرجام است و هر
پویندئی دلمرده و بی نشاط و سرانجام،

خמוש و راکد و بی حرکت...



تکیه قرآن بر روی ایمان و مومن و معرفی این خصلت به عنوان

برترین ارزشها و سرآمدترین خصلت های انسان، از این واقعیت

سرچشمه می گیرد.

بین! مَثَلِ انسان مومن تو جهان هستی مثل شهروندیِ کشوریه
که باور داره کل قوانین و دم و دستگاه و نظام های درست شده در
این کشور عادلانه و بر اساس عقل و معیارهای درست چیده شده و
کاملاً به حسن نیت و تدبیر کارمندان و کارگزارانش هم اعتقاد داره...
خب نتیجه طبیعی این نگاه اینه که زندگی تو یه همچین جایی، خیلی
شیرین و دلپذیر میشه و از این جهت که مقدمات رشد و پیشرفت رو
برای خودش و همه آماده می دونه، روحیه تلاش، حرکت و امیدواری
تو این جامعه زنده میشه و اگر عقب ماندگی و پسرفتی هم دیده بشه

از چشم خود و امثال خودش می بیند و تقصیر رو گردن این و اون نمی اندازد و البته پاره ای از سختی ها و پیچ و خم های مسیر پیش روی خودش هرچند دشوار باشد رو می پذیرد و اتفاقا از اون ها برای پیشرفت و بالندگی اش با آغوش باز استقبال می کند.

این همون نگاه انسان متدین و خداپاوریه که هیچ وقت به بن بست و در بسته ای نمی خوره و هیچ وقت ناامید و افسرده نمیشه و همیشه شکرگزار و خودش رو مدیون پرودگار می دونه.

خدا در زندگی فردی

از کار اخراج شده بود. هر جا هم که خودشو به آب و آتیش زد تا دستش جایی بند بشه به بن بست می خورد. چون نیمه فلج و ناتوان شده بود. سفره خالی هم با چند تا بچه قد و نیم قد خیلی سخت و هر لحظه اش زجر آور بود.

مجبور شدم غیر از بچه داری و کارهای زیاد خانه داری برا گذرون زندگی و به دست آوردن لقمه ای بخور و نمیر، لباسای مردم رو بشورم و از این راه درآمدی داشته باشم. لباسای سربازا و همسایه ها رو می شستم و صبح تا شب کارم کلفتی مردم شده بود.

چند روزی بود که اصلا غذای درست و حسابی ای نخورده بودیم و به زور می شد گفت که حتی به یه وعده غذایی هم رسیده باشه که سروصدایی تو کوچه بلند شد.



یکی از پسرانم رو میوه فروش محل گرفته بود و هی پشت سرهم اون می زد و میگفت: دزد، دزد، ...

همسایه ها همه ریخته بودن بیرون و خیلیا هم از تو پنجره نگاه میکردن؛ با اینکه او با چشمایی پر از اشک و حالتی ملتمسانه میگفت دزدی نکرده و منم باورش داشتم اما از اون جایی که سخت فقیر بودیم و بر کسی پوشیده نبود و به خود میوه فروش هم بدهکار بودیم، هیچ کسی باور نمی کرد.

حالا پسرکم انگ دزدی خورده و ضربه ی بد روحی این اتفاق گوشه گیرش کرده بود و اصلا بیرون نمی رفت و گرنه زیر نگاه سنگین در و همسایه له و خرد می شد.

این اتفاق تیر خلاصی بود به همه چیز... بابت این اتفاق های بدی که مدام تکرار می شدن منم دیگه بریدم. تصمیم گرفتم به همه این بدبختی ها و به این چرخه شوم پایان بدم.

همه آروم و بی صدا خوابیده بودند. در و پنجره ها رو بستم. گاز رو روشن کردم و روی تخت خواب دراز کشیدم تا آروم و بی صدا به این زندگی پایان بدم. همون طور که داشتم به روزهای تلخ و سخت و روزهای خوشی که خیلی وقت بود آدرس خونه ما رو فراموش کرده بودن فکر می کردم و هم زمان صدای گاز به گوشم می رسید، یه دفعه آهنگی از بیرون پخش شد. بی احساس و تو حالت کما رفته بودم. یه آهنگ مذهبی خوش ریتمی بود که کمی احساس خوشی می داد. بیشتر دقت کردم داره از خدا میگه و با صدای قشنگی این جمله رو می خوند که: وقتی از هر کجا و از هر کسی ناامید شدی بدون خدایی هست که باید به اون امید بست.

انگار شوک برقی بهم وارد شده بود. با خودم گفتم همه راه ها رو امتحان کردم اما هنوز سراغی از خدا نگرفتم. چرا همون اول برا حل مشکلاتم سراغش نرفتم!؟

تند و سریع خیز برداشتم و در و پنجره ها رو باز کردم. گاز رو خاموش کردم و تصمیم گرفتم به زندگی ادامه بدم.

حالا بیش از ۳۰، ۴۰ سال از اون زمان گذشته و همه بچه ها بزرگ شدن و خانواده تشکیل دادن و صاحب شغل و درآمد خوبی هستن و نوه ها هم دور مادر رو گرفتن... مامان بزرگ هم داشت داستانی واقعی از خودش رو برای جمع می گفت که گرمی این دورهمی برای امیدی بود که به خدا بسته بود.

”خدا در زندگی جمعی

خدایی که فقط تو یه لحظه آدم رو از تو قعر چاه در میاره و از این رو به اون رو میکنه، به سادگی یه آب خوردن هم میتونه یه جمع خسته، دلسرد و بریده از همه جا رو، زنده، پر نشاط و سرپا کنه.

اگه قصه هایی که خدا برامون تو قرآن گفته رو خیلی خوب خونده باشید، می بینید تو لابه لای اتفاقات و حوادث زیادی که سر راه پیامبرا بوده از مسخره کردن و اذیت کردن شون، از تلاش برای آتش زدن و کشتن شون تا گیر افتادن تو چاه تاریک یا زندان های مخوف و ترسناک، شخصیت اصلی و کارگردان همه این داستانها در واقع خود خدا بوده و نقش اول رو او بازی می کرده.

برای همین از صمیم قلب و باوری مثال نزدنی به خالق این صحنه ها و قصه پردازی ها، هیچ وقت از باریکی و تاریکی راه نترسیدند و با دنبال کردن ستاره های آرزوهاشون تو قلب آسمون مطمئن بودند راهی که دارن میرن پایان خوب و شیرینی داره.

این نگاه و باور به یک "پایان خوب" که با یک "رویای خوب" شروع شده بود، شروع همه حرکت هاست. منبع اصلی جرئت و جسارت و شجاعتی است که برای مقابله و مبارزه با مشکلات و تمام سختی های پیش رو، به آدمش داده میشه.

مثلا ببین! مارتین لوتر کینگ، رهبر جنبش اعتراضی و انقلابی سیاه پوستان، چهار روز قبل از ترور در سخنرانی معروفش از "رویای جمعی آزادی و برابری" سیاه پوستان میگفت که امید داشت بالاخره آن روز، یک روز خواهید رسید هر چند که در آن روز که "پایان بی عدالتی و تبعیض" است، نباشد.

با صدای بلند میگفت: "نگذاریم در دره ناامیدی غوطه ور شویم. خطاب

من امروز با شماست، دوستان من، اگرچه با دشواری های امروز و فردا

رودررو هستیم، اما من هنوز هم رویایی دارم."

در آن سخنرانی آن قدر از عبارت "من رویایی دارم" استفاده کرد که سخنرانی اش به همین نام معروف شد.

حسین فاطمی در آخرین لحظات عمرش که در راه مبارزه با استعمار توسط پهلوی تیرباران شد از امید و رویایش در دادگاه اینطوری دفاع کرد:

“

من هنوز

رویایی دارم



"من برای آن کشته می‌شوم که اولین اقدامم در وزارت (امور خارجه) بستن سفارتخانه و قطع رابطه با انگلستان بود. هیچ مایوس نیستم. از هر قطره خون من هزاران نهال می‌روید و با تایید خداوند قهار، انتقام این ملت ستمدیده را از استعمار ناپاک می‌گیرد".

انقلاب اسلامی

در تاریخ این مرز و بوم، جنگ و مبارزه برای این که مستقل و آزاد باشیم، زیر دست و پای زورگوها و گردن کلفت‌ها نباشیم، آقای خودمون باشیم نه غلام حلقه به گوش اجنبی جماعت، سالها و بلکه قرن‌ها با وطن فروش و غریبه‌های مغرور متجاوز و دنیای بسته و نابرابر و ضد عدالت شون جنگیدیم.

خون‌ها دادیم، آدم‌های بزرگی متولد و در این مسیر جان دادند. جان‌ها دادیم اما در برابر خواست‌های ناپاک سراسر ظلم و ستم‌شان تسلیم نشدیم.

ایستادند و مقاومت یاد دادند. این چنین شجاعت و ایمان مثل یک زبان مادری، نسل به نسل، سینه به سینه به فرزندان این خاک به ارث می‌رسید.

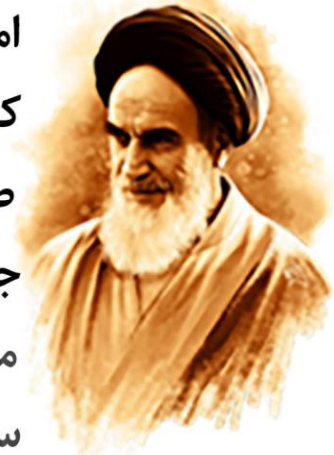
در دوره‌های دور و نزدیکی که دنیا و آخرت مون تو مشقت این دنیا فروشان و آخرت سوزان بود، انقلاب‌های زیادی اتفاق افتاده که همگی با یک "رویای مشترک" شروع اما بیشتر وقت‌ها با طعم تلخ شکست، "پایان" پیدا می‌کرد.

"مجموعه مستند
روزهای آزادی را ببینید"



اما باز امیدوارانه و با احساس ادای وظیفه نسبت به اسلام به این مسیر ادامه دادیم تا اینکه در تاریخ مردی برای این سرزمین رویاها، زاده و به بعثت رسید.

امام خمینی بار تمام رویاهای آن مجاهدان را به دوش کشید، ۱۵ سال رنج تبعید دید، بسیاری از از یاران او طعم تبعید و زندان را چشیدند و خون شان شبیه جنگلی‌ها ریخته شد، تاریخ زنده شد، آن خون‌ها از مشروطه تا نهضت جنگل، از دلواری تنگستان، ستارخان در تبریز و ملی شدن نفت، فیضیه قم،



خرداد ۴۲، ۱۷ شهریور مشهد، میدان ژاله تهران و... رسید به بهمن سال ۵۷. خمینی تمام تاریخ را، تمام آرزوها را به دوش کشید و به

مقصد رساند و ما شدیم میراث دار همه آن روزها و آروزها.

۴۴ سال از اون روزها و آرزوها گذشته و ما اینجا هستیم با کلی سوال و اشکال، شکایت و اعتراض به وضعی که داخلش قرار داریم.

از بالا وقتی عکس هوایی می‌گیریم تقریباً همیشه ناامیدی و فضای سرد بی‌حرکی رو دید. البته ما روزهای سخت‌تر از اینا رو پشت سر گذاشتیم که این روزها در برابرش عددی نیست اما وضعیت امروزمون طوری توصیف شده تا باورمون بشه که امیدی نیست.

برگردیم به همون سوال اصلی که گفته بودید دلم مون میخواد به آینده امید داشته باشیم و با انگیزه برای ساخت آن تلاش کنیم اما نقطه‌های

امید رو گم کردیم و نمی‌بینیم.

خب راه حلش شکرِ نعمت است.

منظورم اینه که خیلی موقع ها نقطه های امید جلو چشم مونه اما نمی بینیمشون و خیلی ساده ازشون رد می شیم بی انکه بهشون توجه ای کنیم. به همین خاطر باید چشم نعمت بین داشت تا از داشته هامون احساس خرسندی کنیم پس مقدمه شکر گزاری اینه که اول نعمت ها رو ببینیم و همیشه دارایی های خودمون رو فهرست کنیم و اون ها رو فراموش نکنیم.

این انقلاب به ما چیز هایی داده که تو طول تاریخ سالها به دنبالش بودیم. نه تنها از دنیای گذشته خود که در عقب ماندگی بی شرمانه ای بودیم بلکه از دنیای امروز اگر جلوتر نباشیم، عقب تر نیستیم.

شاید خنده دار بنظر برسه اما برای سرزمینی که تو اوج خلاقیت و ابتکار و شاهکارهای علمی و ادبی بوده و خیلی از بزرگ ترین پزشکان، مهندسان، مخترعان و مکتشفین از بوعلی سینا تا خیلی از دانشمندان برجسته ی دیگه که در این سرزمین بزرگ شدند چندان سخت بنظر نمی رسه.

وقتی که به کارهای بزرگی که تو همین چهل سال انجام دادیم نگاه کنید و آشنا بشید، می بینید که چه اندازه توان داشتیم و قوی بودیم که حتی خود اون ور آبی ها هم در مقابل پیشرفت های فوق العاده ما سر تعظیم فرود می آورند.

این پیشرفت های بی نظیر همه نوید بخش روزهای شکوه مند با

عظمتی هستند که باز باید تکرارشون کنیم.





موفقیت ها

امید به زندگی

امید به زندگی یکی از مهم ترین شاخصه های سنجش برای پیشرفت و موفقیت به کشور تو سلامت و بهداشت و در واقع در زمینه طول عمره. اگه بخوام بهتر بگم به این معناست که وقتی یک نوزاد تو به کشوری به دنیا میاد چه میزان میتونه امید به زندگی تو این کشور داشته باشه و تا چه اندازه انتظار میره که عمر کنه. به این میگن امید به زندگی!

ما تا قبل از انقلاب اسلامی در سال ۵۷، سن امید به زندگی مون ۵۵'۵ سال بوده در حالی که میانگین متوسط جهانی تو همون سالها ۶۲ سال بوده و با ۶ سال کمتر، از همه کشورهای منطقه، از همه کشورهایی که یک زمان جزو شوروی بودند و از همه کشورهای آمریکای لاتین عقب مانده تر بودیم.



مشخصاً از آمریکا ۱۵ سال و از عراق ۶ سال کمتر بودیم. اما با انقلاب اسلامی رشد کردیم و در سال ۲۰۱۹، سن امید به زندگی مون ۷۶ سال شد در حالی که متوسط جهانی ۷۲ سال بوده و این یعنی ۴ سال بیشتر از میانگین جهانی. حالا از همه کشورهای منطقه، شوروی و آمریکای لاتین بیشتریم. از عراق ۵ سال بیشتر و تنها ۲ سال کمتر از آمریکا هستیم. باز در مقایسه با دنیا هم بگم خدمت تون که جزو ده کشور برتر دنیا در زمینه رشد شاخص امید به زندگی بودیم و نزدیک به ۷۰ پله صعود در رتبه ۷ جهان قرار گرفتیم. تازه سرعت رشدمون هم ۲ برابر کشورهای مثل آمریکا، آلمان و فرانسه بوده.

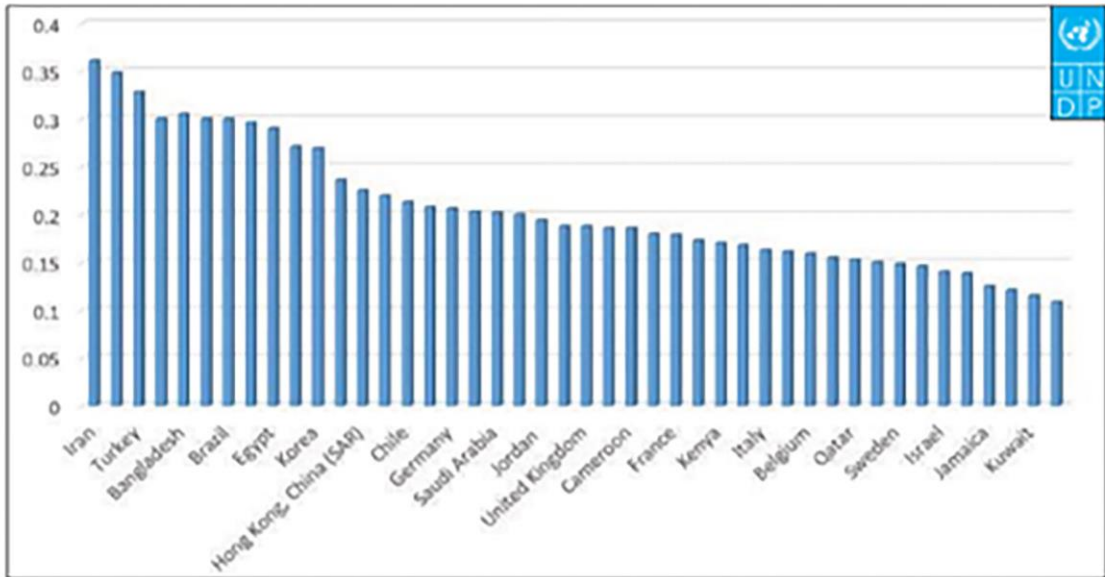
توسعه انسانی

اینم از اون شاخصه های خیلی مهمیه که باهش وضعیت کشورای مختلف رو بررسی می کنن اما نه فقط تو یه زمینه. دفتر سازمان توسعه سازمان ملل متحد [UNDP] این وظیفه رو به عهده گرفته و هر ساله به شکل ترکیبی توسعه زمینه ی آموزش و تحصیلات/ بهداشت و سلامت/ و درآمد و استانداردهای یک زندگی معمولی همه کشورها رو ارزیابی می کنه و آن چنان مهمه که بیش از ۱۰۰۰ صفحه گزارش می نویسه!

تا سال ۵۸ تو این شاخص وضعیت بدی داشتیم و اون ته صف رتبه ۱۲۰ نشسته بودیم اما روز به روز رشد کردیم تا اینکه تو سال ۲۰۱۷، اومدیم



جلو و رتبه ۶۰ جهان قرار گرفتیم و در گروه خودمون که بهش میگن گروه توسعه انسانی بالا، بالا تر از همه قرار گرفتیم. خب همه دنیا در کنار ما حرکت می کردند اما حرکت ما بیشتر، قوی تر و پر شتاب تر بود. من نمیگم؛ خود دفتر توسعه سازمان ملل گزارش داد که ایران از نظر سرعت رشد در این شاخص مهم، رتبه یک دنیاست.



امنیت و قدرت

ما پیشرفت های خیلی زیادی داشتیم اما باید بدونیم همه اینا رو مدیون شهدا و حافظان امنیت این کشور هستیم. زیر سایه این امنیت بود که بالنده شدیم.

تقریباً ۴۴ سال پیش تو سال های ۱۳۶۰_۱۳۶۱ بود که تو کوچه پس کوچه های شهر و روستای ایران، ۱۷۰۰۰ نفر زن و مرد و کوچیک و بزرگ رو ترور کردند.



به خاطر اینکه خواستیم رو پای خودمون بایستیم، یه دنیا از شرق تا غرب ، ۸ سال وارد جنگ با ما شد و تو این معرکه بیش از ۲۱۳ هزار شهید دادیم. اما حالا به امنیت و قدرتی رسیدیم که در ناامن ترین منطقه کره زمین ، امن ترین کشور دنیا هستیم.

حتی امنیت کشورهای دنیا هم مدیون ما و شهدای مدافعان حرمه که اگر داعش رو از قدرت ساقط نمی کردند الان باید هر روز به جای افغانستان، تو پاریس شاهد بمب و ترور می بودیم.

دور تا دورمون پر از پایگاه های نظامی آمریکایی هست که فاصله بعضی هاش تا شهرهای ما کمتر از ۲۰۰ کیلومتره اما خب مهم ترین پایگاه شون تو عراق رو برای اولین بار تو دنیا جلوی چشم همه با خاک یکسان کردیم.





پیشرفت های حوزه زنان

تو کشوری که شاه مملکتش تو مصاحبه با خبرنگار ایتالیایی، خانم اوریانا فالاچی، در مورد خانم ها می گه: " در زندگی یک مرد، زن به حساب نمی آید مگر وقتی که زیبا باشد و خصوصیات زنانه خود را حفظ کرده باشد... شما زنان هرگز یک میکل آنژی یا یک باخ نداشته اید یا حتی یک آشپز بزرگ؛ هیچ چیز بزرگی نداشته اید." چه انتظاری داری آخه؟!

با این نگاه به زنان یک مملکت تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل!

به عنوان مثال ما قبل از انقلاب جزو کشورهای بی سواد دنیا بودیم که سهم زنان از این بی سوادی نزدیک به ۵۰ تا ۶۰ درصد بوده اما بعد از انقلاب فقط نزدیک به ۵۰ درصد کل دانشجو هامون خانم بودند.



نتیجه اینکه از ۳۵ درصد نرخ باسوادی زنان تو سال ۵۳، حالا ۹۴ درصد زنان کشور با سواد اند و طبق گزارش انجمن جهانی اقتصاد، جمهوری اسلامی ایران در ایجاد عدالت آموزشی بین دختر و پسر مقام اول دنیا رو کسب کرده.

یه نمونه از افتخارات مون رو خانم دکتر مریم اسلامی بدست آورده که تو اولین دوره مسابقات اختراعات زنان جهان، مدال طلا گرفت و روی سکوی نفر اول قرار گرفت.

ایشون دیدار با رهبر انقلاب در شیراز رو به شرکت تو مراسم اختتامیه مسابقات در کره ترجیح داد و رفت دیدن رهبر انقلاب.



● ۴۰ درصد متخصصان پزشکی ایران بانوان هستند

● ۹۸ درصد متخصصان زنان و زایمان، زن هستند

● ۱۱۲۱ بانوی قاضی در کشور وجود دارد.

● ۳۰۰۰ مدال ورزشی توسط بانوان در مسابقات

داخلی و خارجی کسب شده است

به خاطر همین پیشرفت ها

بود که نیویورک تایمز نوشت:

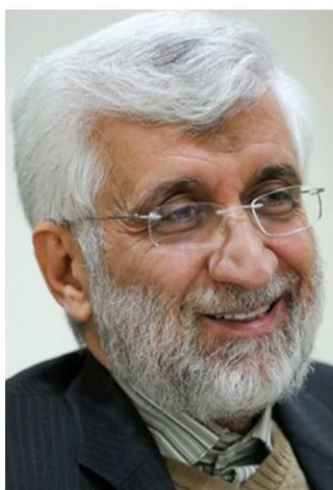
"انقلاب اسلامی سال

۱۹۷۹ [۱۳۵۷]، نقطه عطفی برای

زنان ایرانی در تمام طیف ها بوده

است."

اینها تنها بخش کوچیکی از موفقیت‌ها و چیزهایی بوده که هر چی دشمنان مون از ابتدای انقلاب تا الان تلاش کردن موتور پیشرفت و پرواز مون رو متوقف کنند، موفق نشدند و شکست خوردند. هر چی تو چنّه داشتند، رو کردند، از تهدید و تحریم گرفته تا گزینه‌های جنگ و فتنه و آشوب اما همه نقشه‌هاشون نقش بر آب شد.



آقای جلیلی نماینده رهبر انقلاب در شورای عالی امنیت ملی از قول خارجی‌ها می‌گه: "پرودی، نخست‌وزیر سابق ایتالیا بود و جدای از آن، دارای دکتری اقتصاد و نظریه پرداز توسعه. مدت‌ها پیش به تهران آمد و با من ملاقات کرد.

پرودی در آن دیدار می‌گفت: "سی سال است که مسائل ایران را دنبال می‌کنم و می‌بینم کشور شما در چه وضعیتی است، اما آنچه اهمیت دارد این است که شما فقط مقاومت نکرده‌اید پیشرفت هم کرده‌اید."

این فقط حرف پرودی نبود، این تعابیر را سران بعضی از کشورهای اروپایی هم در دیدارهای خود به صراحت بیان می‌کردند. گاهی هم می‌گفتند: «اگر فشاری که به شما وارد می‌شود به دولت ما وارد می‌شد، شش ماه هم نمی‌توانستیم دوام بیاوریم. شما سال‌هاست که هم مقاومت می‌کنید و هم پیشرفت.» انگار آن‌ها هم می‌فهمیدند این انقلاب از جنس دیگری است.

خب اونا هم از دست ما و این دستاوردها عصبی و کلافه اند و به هر وسیله ای

که بشه چنگ می زنند تا جلوی این پیشرفت ها رو بگیرن!

به عنوان مثال، اتفاقاتی که سال ۱۴۰۱ افتاد و باعث خرابی و تخریب اموال عمومی

و به شهادت رسیدن هم وطنان مون مثل شهید آرمان علی وردی و عجمیان شد،

بیش از ۳۵ موسسه غربی، صدها مقاله نوشتند و در اون مقاله ها ۲۳۸ پیشنهاد

رو طرح کردند که با این ابزار مانع از قدرت بیشتر و پیشرفت های ایران شوند.

جالبه بدونید یکی از اون پیشنهادات، مسخره کردن پیشرفت ها و موفقیت هامون

بود. می گفتند توهین و تمسخر یکی از بهترین سلاح هاشون در مقابل ماست.

اینا همه به خاطر ترس و وحشت شون از آینده ایران بود.

• "The last time we saw a protest of this scale was 13 years ago, and in those 13 years the Iranian nuclear program expanded significantly, as has the campaign of regional aggression by Iranian proxies, Iran's malign activity across the Middle East.... If we wait another 13 years, **I shudder to think about what Iran would be capable of.**"

سنلیکای خبری یهود

تو یکی از این مقاله ها نوشته بودند:

" اگر این فرصت را از دست بدهیم

باید چندین سال دیگر منتظر بمانیم

و آن وقت من از تصور پیشرفت ایران

در این چندسال وحشت می کنم و به

خود می لرزم."

۳۴



اما خب با وجود همه این حرفها هنوز یه علامت سوال بزرگ وجود داره که شاید پاسخ به اون، مشکل گره های ذهنی ما درباره انقلاب و کار آمدی اش را تا حدودی باز کنه.



تو هر چیزی خوب پیشرفت کرده باشیم اما احتمالا ممکنه بگید به همون اندازه تو اقتصاد ضعیف عمل کردیم و اصلا نمره قابل قبولی نداریم. اینو چی داریم بگیم دیگه؟!

راستش رو بخوای تازه با این سوال می ریم سر خونه اول!

مشکلات و دردسرهای امروز و فردا تازه شروع ماجراست. شروع بیشتر حرکت کردن و دویدن هامونه نه اینکه تسلیم وضعیت نامطلوب موجود بشیم و یه گوشه ناامید و خسته بشینیم. موانع سر راه مون باید دورخیز مون رو بیشتر کنه تا با سرعت گرفتن بیشتری، پَرش بلندتری از روی موانع انجام بدیم.

به قول مرحوم صفایی حائری هر چه مشکلات زیادتر بشه تکالیف و مسئولیت های ما هم بیشتر میشه.

ماریو آندرتی راننده مسابقات فرمول یک ، یه جمله داره که میگه: " اگر همه چیز تحت کنترل شما باشد، نشان می دهد که شما به اندازه کافی سریع حرکت نمی کنید" [نقل در کتاب باشگاه پنج صبحی ها] یعنی اگر برای رسیدن به یک هدف همه چیز تحت کنترلت باشه کند و آروم حرکت میکنی بر خلاف ماشین سوارهایی که وقتی سرعت شون بیشتر میشه کنترل شون هم کمتر میشه.



اینکه فکر کنی باید همه چیز مطابق میل و خواسته هات پیش بره و تمام شرایط برات آماده و مهیا باشه سخت در اشتباهی و اتفاقا وقتی که تو جاده تکامل و رشد قرار گرفتی باید بدونی که با جاده های ناهموار و سخت و با گردنه های پر پیچ و خم رو به رو هستی که هر چه جلوتر بری سخت تر هم میشه و البته با طی کردن شون تو هم قوی تر میشی.

اما از این هم بگذریم حرف، حرف کاملا درستی و هیچ شکی نیست که پیشرفت باید همراه با عدالت باشه و بدون اون هیچ ارزشی نداره و پیشیزی نمی ارزه. باید سر سفره مردم بیاد و به رفاه و آسایش همه ختم بشه. اینجاست که باید بریم سراغ کارنامه اقتصادی کشورمون و با این حقیقت رو به رو شیم که در مسیر عدالت و پیشرفتیم هرچند که گاهی سریع و پر شتاب و گاهی هم کند و ضعیف بودیم.

در مسیر عدالت...

ضریب جینی

این شاخص از عدالت می‌گه و میزان برابری در یک کشور رو بهت نشون میده! دفتر برنامه توسعه سازمان ملل در سال ۲۰۱۳ گزارشی میده بیرون با موضوع "افزایش نابرابری در دنیا!"

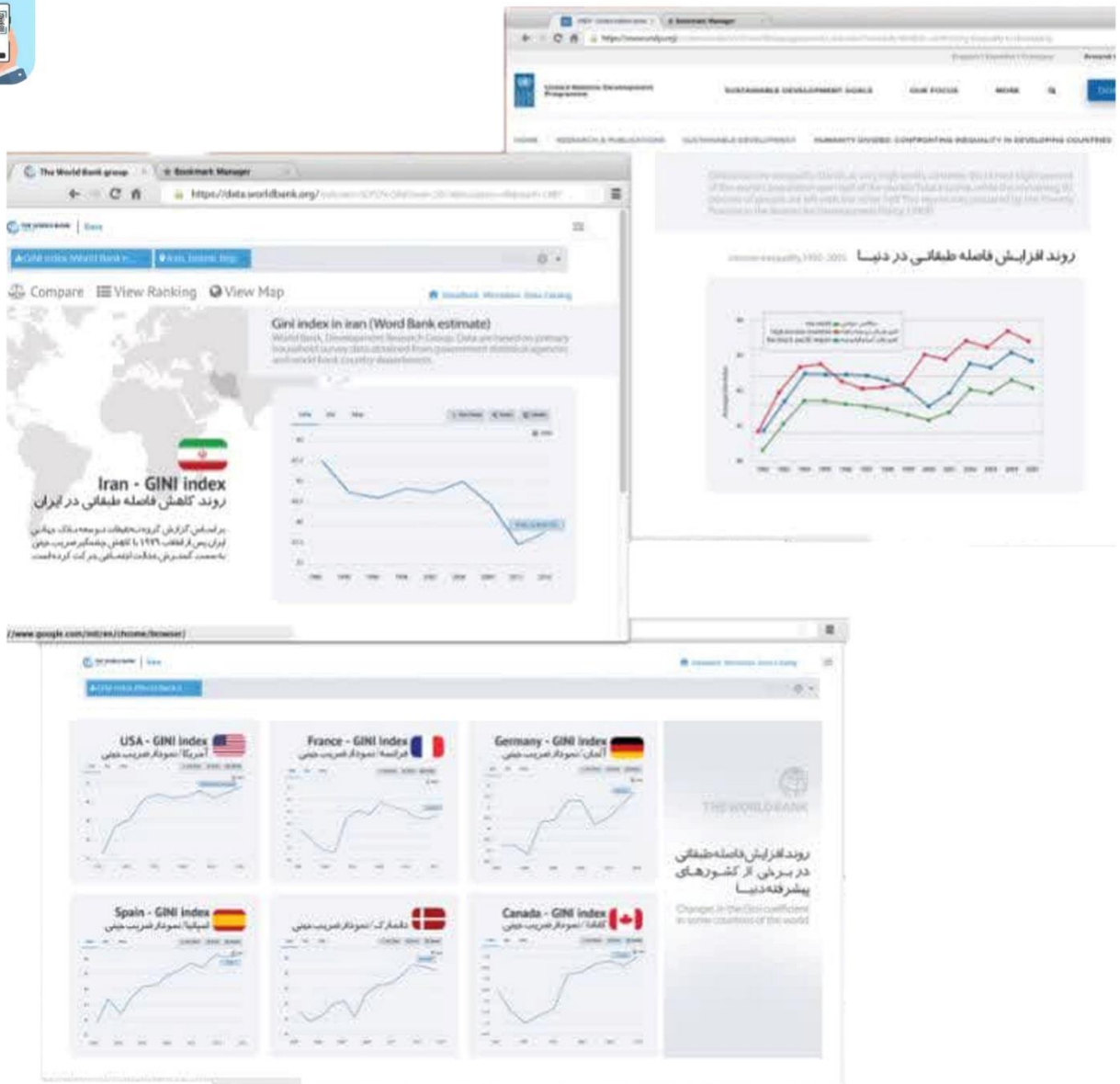
در تمام دنیا ضریب جینی رو به بالاست و این یعنی کل دنیا و خیلی از کشورهای جهان دچار نابرابری و بی عدالتی و شکاف طبقاتی هستند.

اما ایران جزء معدود کشورهایی بوده که برعکس وضعیت کشورهای دیگه، نابرابری در اون رو به پایین بوده و سیر نزولی داشته. بعد از انقلاب، در دوران جنگ تحمیلی و به خصوص از سالهای ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۳ [به مدت ۳۵ سال]



نمره خیلی خوبی در کمتر کردن فاصله طبقاتی بدست آوردیم اما برای اولین بار از سال ۱۳۹۲ به بعد به مدت ۸ سال متأسفانه ضریب جینی مون افزایش پیدا کرد.

راستی! تو کشور مون "فاصله طبقه ثروتمندترین با طبقه فقیرترین" هم دائماً کمتر و کمتر شده.



نرخ فقر

یکی از اون چیزهایی که نشون میده ما در کنار پیشرفت ها و موفقیت هامون ، به سر و وضع اقتصادمون هم رسیدیم و کم و بیش کارنامه خوب و موفقی داشتیم، کاهش فقر و میزان اون تو کشورمونه!

به گزارش بانک جهانی ۴۰ سال پیش ایران کشوری بوده که ۴۶ درصد مردمش زیر خط فقر بود که اصلا اوضاع خوبی نداشتند.

جان فوران استاد جامعه شناسی دانشگاه کالیفرنیا ی آمریکا تو کتاب مقاومت شکننده میگه:

"تعداد خانواده های شهرنشین که تنها در "یک اتاق" زندگی می کنند از ۳۶ درصد در سال ۱۳۴۶ به ۴۳ درصد در سال ۱۳۵۶ افزایش یافت... ۶۴ درصد شهرنشینان در سال ۱۳۵۱-۱۳۵۲ دچار سوء تغذیه بودند و این در مقایسه با ۴۲ درصد در روستاها رقم بسیار بالایی است."

فرانس فیتز جerald نویسنده سرشناس آمریکایی در سال ۱۳۵۳ مقاله ای می نویسه با این عنوان که "به شاه هر چه می خواهد بدهید" و می نویسه:

"وضعیت ایران به طور کلی به مراتب از کشوری مانند سوریه است که نه نفت دارد و نه ثبات سیاسی، زیرا شاه برای توسعه کشور هرگز تلاش جدی ای نکرده است." در خاطرات نزدیکان شاه هم به این عقب ماندگی و وضع بد مردم اشاره های زیادی شده تا جایی که اسدالله علم صمیمی ترین دوست شاه که برای درمان سرطان به خارج رفته بود در نامه هاش در صورت حل نکردن این مشکلات "خطر انقلاب" رو تذکر می داد.

اما بعد از انقلاب به مدت ۳۵ سال تمام میزان فقر تو کشورمون روز به روز کمتر و پایین اومد تا اینکه در سال ۹۲ به یکی از کشورهایی تبدیل شدیم که فقر بسیار پایینی رو داره و از ۴۶ درصد میزان فقر به ۸/۱ رسیدیم.



متأسفانه بعد از این سالها با سیاست های غلط آمار فقر برای اولین بار در کشور سیر صعودی گرفت و مثلا در سال ۲۰۱۸ به ۱۴ درصد رسید که اصلا چیز خوبی نیست و همین باعث دلخوری مردم شده است.



نتیجه

نتیجه اینکه با قبول همه مشکلات و وضع بد اقتصادی ای که وجود داره وقتی به کارنامه این سالها نگاه می کنیم می بینیم در مجموع در مسیر عدالت و به سمت رفاه و آسایش بودیم البته گاهی اوقات از این مسیر انحراف داشتیم و یا سرعت مون کم شده ولی هیچ وقت چپ نکردیم و تو دره سقوط نکردیم و اتفاقا بیشتر اوقات روند رو به بالا و خوبی داشتیم و بیشتر به سمت برابری و در جاده عدالت بودیم.

این نشون میده که این امید وجود داره که به پیشرفت های همراه با عدالت دست پیدا کنیم چنانچه این راه را بارها طی کرده ایم هرچند راه درازی در پیش داریم.

ولی تکرار میکنم که باز باید حواسمون رو جمع کنیم و بدونیم که حضرت آقا بابت کم کاری در مسئله عدالت عذر خواهی کرده و بارها تذکر داده است.



راز موفقیت ها

از کسب موفقیت ها و دستاوردهای این چند ساله مهم تر، راز به دست آوردنشان است. اینکه چه چیزی و چه عواملی و چه کسی و با چه روحیه و تفکری باعث شد قله های رشد و پیشرفت رو فتح کنیم، پاسخش این سرنخ را به ما می دهد که همچنان به دنبال فتح قله های دیگر باشیم.

ساده است؛ هر کجا که باور داشتیم که "ما می توانیم" و به "خودمان" اعتماد کردیم و به این درک رسیدیم که کلید همه قفل ها در دست خودمان است، موفق شدیم. اما هر گاه به امید کسی غیر از خودمان و در بیرون به دنبال راه حل گشتیم و گدای دیگری کردیم شکست خوردیم و باختیم.

۱_ از تحقیر تا تبریک

یکی از مدیران ارشد شرکت

صنایع الکترونیک



دارای ماهواره بود. فعالیت ماهواره ای مان صهیونیستی به نتیجه نرسید و هند کنار یک همراهی پر از تحقیر. زمانی که ما حتی روس ها مدل مهندسی ماهواره را از فاصله لمس ماهواره شان به جنس و ساختمان

هدف این بود که ماهواره را بومی طراحی کنیم خیلی طولانی می کردند. به صداقتشان هم روی پای خودمان بایستیم.

"ایران چهل و سومین کشور از کشورهای را با هند شروع کردیم؛ اما با دخالت رژیم کشید. بعد از آن با روسیه همراه شدیم؛ آرزو داشتیم ماهواره را از نزدیک ببینیم، چند متری نشانمان دادند که نکند ما با اجزایش پی ببریم.

مشاور خارجی هم که ممنوع بود؛ چون و در کنار این، خارجی ها زمان انجام کار را اعتماد نداشتیم و این بود که فهمیدیم باید



زمانی از روس‌ها می‌پرسیدیم: "ما کی می‌توانیم ماهواره بسازیم؟" و جواب می‌شنیدیم: "تا ۳۵ سال دیگر هم نمی‌توانید و اگر هم بسازید، خودتات نمی‌توانید پرتابش کنید، ما هم که به هیچ وجه برایتان پرتاب نمی‌کنیم". ولی ما توانستیم خودمان ماهواره بسازیم و خودمان هم آن را پرتاب کنیم. یادم هست بعد از پرتاب، اولین نفری که تماس گرفت و تبریک گفت، روس‌ها بودند؛ درحالی که لحنشان با ما عوض شده بود و خبری از تحقیرشان نبود. کشوری که زمان جنگ نمی‌توانست نارنجک بسازد، شده بود، نهمین کشور دارای پرتابگر ماهواره به فضا."

۲_سیستان استخوان سوز



دکتر حبیب‌الله ده‌مرده

به سال ششم رسیده بودیم؛ اما مدرسه‌ای نبود. یا باید می‌آمدیم زابل یا می‌رفتیم جزینک، منطقه کمی آبادتر در آن طرف هیرمند. زابل را انتخاب کردیم، فقط من و یک نفر دیگر از مدرسه‌مان. سی‌چهل نفر دیگرمان ترک تحصیل کردند. از آن روز رفتن به مدرسه سخت‌تر شده بود؛ هر روز باید به رودخانه می‌زدیم و سی کیلومتر را پیاده‌گزم می‌کردیم تا به مدرسه برسیم. رودخانه‌ای که هنوز سردی آب زمستان‌هایش استخوان‌هایم را می‌سوزاند؛ همان‌طور که سختی زندگی سیستانی‌ها قلبم را.

خشک‌سالی شده بود و مشکلات بیشتر. اغلب مردم ناچار به کوچ بودند و روانه شدند به سمت دشت گرگان برای زنده ماندن. مدام مشکلات مردم توی سرم مرور می‌شد. به سال دوازدهم رسیده بودم و عازم شهر دیگری برای ادامه تحصیل شدم. همان سال، عازم اصفهان شدم برای گذراندن چهار سال تا لیسانس ریاضی. از آن روز خواندن و حل کردن و مرور کار شبانه‌روزی ام شده بود. می‌خواستم بخوانم تا جزو دانشجویان ممتاز باشم و بتوانم تحصیلاتم را خارج از کشور ادامه دهم. این قانون اعزام دانشجویان به خارج، برای ادامه تحصیل بود.

فقط من نبودم؛ پنجاه ایرانی بودیم که پذیرفته شدیم برای ادامه تحصیل در آکسفورد انگلستان. گاهی کنار هم می‌نشستیم و از تعطیلات حرف می‌زدیم، می‌گفتم من می‌خواهم بروم ایران؛ به نقطه‌ای که نه آب دارد و نه برق و نه جاده با دمای پنجاه درجه بالای صفر. می‌گفتند: "you are foolish؛ یعنی تو خیلی احمقی" می‌گفتم: "این نظر شماست؛

مستند حبیب‌الله ده‌مرده
رو ببینید...



اما من الان شبیه باتری ای هستم که تخلیه شده. عاطفه و محبت و چالش های دمای پنجاه درجه تابستان سیستان، شارژم می کند و برای نه ماه سال تحصیلی بعدی آماده می شوم." این بود که هر سال تعطیلاتم به جای گشت زنی توی اروپا در سیستان می گذشت با وضعیت خاص خودش.

برگشتم با دکتری آکسفورد؛ اما مقصدم معلوم بود؛ سیستان، شهرستان زابل، جایی که در کنار رودخانه هیرمند. چند سال بعد شدم رییس دانشگاه سیستان و بلوچستان. دانشگاهی که فقط ۳ درصد دانشجویهایش را بومی های منطقه پر کرده بودند؛ درحالی که طبق تحقیقات یونسکو بیشترین ضریب هوشی مخصوص کودکان سیستانی بود. مطلبی که باورش برای خیلی ها سخت بود و حتی زمان بازگو کردنش به تمسخر منجر می شد؛ مثل نماینده مجلسی که توی سمیناری در مقابل آمار هوشی سیستانی ها به تمسخر گفت: "بله، سیستانی ها بیشترین ضریب هوشی را دارند؛ اما در توزیع مواد مخدر!" تمسخری که نفسم را بند می آورد و برایم کُشنده بود. باید کاری می کردم.

باید بچه های سیستان و بلوچستان را جمع می کردم و خورد و خوراکشان را تامین. دبیرستانی شبانه روزی تاسیس کردم با معلم و حداقل امکانات. سال اول، ۱۸۰ نفر دانش آموز سال چهارمی روستایی داشتم که کنکور پیش رویشان بود.

همان سال ۱۰۰ درصد قبولی کنکور و ۸۰ نفر قبولی پزشکی نتیجه دبیرستان ما بود که انفجاری برای همه مملکت بود. انفجاری که باعث شد شورای عالی انقلاب فرهنگی اساسنامه دبیرستان های شبانه روزی را تصویب کند. دبیرستان های شبانه روزی الگویی بود برای دانش آموزان مناطق محروم؛ مثل ایلام و بوشهر و کردستان.



فیلم سوپر ۳۰ بر اساس زندگی یک ریاضیدان هندی به نام آناند کومار ساخته شده است که ۳۰ دانش آموز نخبه مناطق محروم هند را به صورت شبانه روزی آموزش میداد تا در آزمون موسسات فناوری هند قبول شوند.



۳_ نتیجه قشنگ همکاری

حدود سی سال پیش بود که لوئیس براون متولد شد و خبر تولدش توی دنیا پیچید. لوئیس اولین بچه لقاح آزمایشگاهی دانشگاه کمبریج انگلستان بود و تولدش حرکتی بزرگ و نوید آور برای زوج های نابارور بود. بعد از آن بود که خیلی از زوج ها روانه انگلستان می شدند تا حدود دویست هزار دلار هزینه کرده و شانس ۱۰ درصدیشان را برای فرزند آوری امتحان کنند. ابتدای سال ۷۰ آقای کاظم آشتیانی پژوهشگاه رویان را پایه گذاری کرد تا در تهران مرکز پژوهشی، تحقیقاتی در زمینه ناباروری ایجاد کند. هم زمان من از دانشگاه کمبریج انگلستان به ایران آمدم. جزو اولین نفراتی بودم که جنین شناسی با رویکرد نازایی را خوانده بودم؛ اما در شهر کرد زبان تدریس می کردم؛ چون محلی برای رشته و کار من نبود. بعد از مدتی دکتر آشتیانی من را به تهران دعوت کرد برای همکاری. این همکاری سال ها بعد موجب پایه گذاری مرکز ناباروری اصفهان شد. سال ۹۵ رویان اصفهان جشنی با هزاران فرزندی که از این روش به دنیا آمده بودند، برگزار کرد. نتیجه همکاری من و دکتر، روز قشنگی را رقم زده بود؛ هرچند دکتر دیگر در میان ما نبود.

۴_ مقابله سایبری

همکار شهید مصطفی احمدی روشن

دشمن حمله کرده بود، این بار با ویروس استاکس؛ "مهیبت ترین و پیچیده ترین سلاح سایبری دنیا". سانتریفیوژها یکی پس از دیگری از کار می افتادند و ۴۵۰۰ ماشین از ۶۰۰۰ تا مختل شده بود. پای آبرویمان در میان بود؛ آبروی سایت نطنز و مهم تر از آن نظام. مدیر سایت، کمیته ای راه انداخت به نام: کمیته برق. کمیته باید قضیه را بررسی و مشککش را حل می کرد. مصطفی هم عضو این کمیته بود.

گروهش را جمع کرده بود، کارها را تقسیم. وظیفه یک تیم شد کار نرم افزاری و تیم دیگر هم پشتیبانی و تامین قطعات. مصطفی هم هر دو تیم را پشتیبانی می کرد.

باید جای سانتریفیوژهایی که از بین رفته بودند، ماشین اضافه می کردند تا چرخ غنی سازی از حرکت نایستد. نیاز بود ابزارهای سالم شناسایی شود. در این وضعیت پیدا کردن ابزارهایی که آلوده نباشند، غیر ممکن بود. استاکس در همه جای سایت نفوذ کرده بود و همه چیز را به هم ریخته بود. جلوی خراب کاری های ویروس را هم باید می گرفتند تا از ماشین ها تلفات بیشتری نگیرد. دست و پنجه نرم کردن با ویروسی که شناخته شده نبود، کار خیلی سختی بود؛ اما مصطفی همه دستگاه هایی که آلوده شده بودند را پیدا کرد.



مستند جانور گرسنه
رو ببینید...



ماشین ها راه افتاده بود؛ اما سیستم ها، امنیت لازم را نداشت. پورت های سیستم عامل ما باز بود و راه نفوذ بازتر؛ حتی با یک فلش هم می شد به آن نفوذ کرد. کارشناسان می گفتند: " آمریکا که سهل است، پاکستان هم می تواند به این سیستم نفوذ کند." بدتر آنکه راه تجسس از داخل ایران هم باز بود. استاکس با عامل های انسانی وارد سیستم نطنز شده بود و همین ضرورت بازنگری و مقابله با اشکال و احتمال نفوذ در سیستم را نشان می داد. اینجای کار دیگر نه ربطی به وظیفه مصطفی داشت و نه به تخصصش؛ اما مصطفی پای کار ایستاده بود. نخبگان کامپیوتر و الکترونیک را دور هم جمع کرد و دست به کار شدند. عاقبت هم گروه نخبگان مصطفی شبانه روزی درگیر کار شدند تا توانستند با اصلاحات شبکه، ایران را در رده معدود کشورهایی قرار دهند که دارای سیستم و شبکه نفوذناپذیر است. این همه تلاش مصطفی همه را حیرت زده کرده بود؛ دشمن را هم. مصطفی آن قدر خط شکنانه پیش رفته بود که فقط ترورش در دستور کار دشمن قرار می گرفت.

۵_ ننه قربون

مستند ننه قربون
رو ببینید ...



داستان حماسه هزاران زن ایرانی در تاریخ جنگ در ماه های ابتدایی جنگ، آتش سوزی به شکل منظم (هفتگی) در سه راه اهواز_خرمشهر به پا شده و مردم را نگران کرده بود. با مراجعه ی نیروهای انقلابی، مشخص می شود این اقدام توسط بچه های سپاه به قصد سوزاندن لباس های پاره، خونی و مستعمل رزمندگان به پا می شود. با دیدن این وضعیت تعدادی از خانم های اهوازی به این رفتار اعتراض کرده و خواستار تحویل این لباس ها(و اقلام دیگر) می شوند تا آن ها را شستشو داده، وصله، رفور و رنگ کرده و بازسازی نمایند. خبر این اقدام به سرعت در شهر پیچیده و مادر شهید حسین علم الهدی سرپرستی را بر عهده می گیرد.

خودشان می گویند در شروع کار سه اسم برای دسته های عملیاتی مان داشتیم:

۱_ نیروی زمینی(تفکیک لباس ها و اقلام) ۲_ نیروی دریایی(خون شویی و شست وشو)

۳_ نیروی هوایی(پهن کردن روی پشت بام)



می خندید که واحد دندان پزشکی هم داشتیم. خانم هایی که دانه دانه ی دندانهای زیبای خراب را ترسیم می کردند و برای دوختِ مجدد به خیاط خانه می فرستادند. حجم وسایلی که برای بازسازی می آمد آنقدر زیاد شد که برخی مسئول جوراب شدند و فقط روزی یک وانت جوراب پاره بازسازی می شد. حالا وقت "برکت حضور" است از سراسر ایران! از تبریز تا اصفهان از مشهد تا تهران از زاهدان تا سمنان. اندک اندک جمع مستان می رسند. از دلآوری های زینب گونه ی این بانوان، یکی دیگر ماجرای "کاروان زینب" است. خانم ها بین کارها، دلجویی از جانبازان و سر زدن به رزمندگان بستری درون بیمارستان را نیز جلو برده و وظیفه سنگین رساندن خبر شهادت رزمندگان به خانواده ی آنها را نیز عهده دار شدند. خلاصه کار آنقدر بالا می گیرد که رییس جمهور وقت (آیت الله خامنه ای) شخصا برای تشکر به پایگاه می رود. ننه قربون خانمی در اخلاق و معنویت زبان زد بانوان بوده و ۸ سال به جای دستگاه بالابر، روی پشت بام ایستاده و لباس بالا کشیده و اینک جز این هیچ نام و نشانی از او باقی نیست.

۶_ یک پروژه نیمه تمام از شهید منصور ستاری



گفت از قطعات سیستم آزمایش موتور در انبار داریم. باید همت کنید تا سیستم آزمایشی بسازیم! گفتند نمی توانیم. دستور داد تمام قطعات را جلوی ساختمان بچینند و بولدوزری از رویشان رد شود. گفتند حیفه این همه ثروت را از بین ببرید. گفت وقتی این قدر همت ندارید که حداقل سعی کنید، انبار کنم که چه؟ گفتند اگر نتوانستیم و از بین رفتند آن وقت تکلیف چیه؟ گفت اینها اگر در انبار بماند، فرسوده می شود و از بین می روند. چه بهتر که شما این کار را بکنید. لاقل چیزی یاد گرفته اید. کم کم ترس بچه ها ریخت و پرسنل متخصص دست به کار شدند. چند ماه بعد، سیستم آزمایش موتور انواع هواپیماها راه اندازی شد



هلی کوپترهای اچ ۴۳ از پانزده سال پیش در رده پروازیمان نبود، از کار افتاده بود و نیازمند تعمیر. تیمسار ستاری تعمیر و بازسازیشان را متخصصان یکی از یگان های نیروی هوایی سپرد. آنها هم بعد از بررسی اعلام کردند: "هلی کوپترها را نمی شود بازسازی کرد." تیمسار بعد از شنیدن نتیجه از فرمانده یگان خواست تا نتیجه کمیسیون را بنویسند و ۲۵ نفر از اعضا امضایش کنند.

اما ما از هلی کوپترها بازدید کردیم و گفتیم: "این کار شدنی است." به دستور تیمسار تابلویی جلوی در آشیانه نصب شد. تابلو عکس صورت جلسه کمیسیون را نشان می داد. همان صورت جلسه ای که در آن اعلام کرده بودند بازسازی هلی کوپترها نشدنی است، با امضای ۲۵ نفر. نصب تابلو انرژی ما را چندبرابر می کرد و ما را به خیلی ها ثابت می کرد. چند ماه بعد نخستین هلی کوپترها آماده پرواز بودند.

سرباز طرحش را جلوی تیمسار، با گچ روی زمین کشید، طرح قبول شد. وسایلش خریداری شد و همان روز ساخت طرح شروع شد. مدت ها بود تیمسار در فکر ساخت خودروی سواری بود. می خواست ثابت کند که می شود خودروی ملی تولید کرد و از خودروهای خارجی بی نیاز شد. با پیگیری هر روزه تیمسار قرار بود تا ۱۹ بهمن، روز نیروی هوایی، خودرو را آماده بهره برداری کنند؛ اما سقوط هواپیمایش در ۱۵ دی ۷۳ و شهادتش، این رونمایی را لغو کرد...

۷- نخبگی و کار عملی

باشگاه دانش پژوهان از بین دانش آموزان کشور در رشته های مختلف نخبه ها را انتخاب می کرد. نخبه هایی که آماده المپیاد علمی می شدند. بعد از آن، مدال طلایی های المپیاد، بدون کنکور روی صندلی دانشگاه می نشستند تا برای مسابقات جهانی آماده شوند. فضای باشگاه هم طوری بود که تقریباً تمام بچه های مدال طلای المپیاد، بعد از چهار سال یا حتی زودتر به دانشگاه های خارج از کشور می رفتند و عمدتاً هم همان جا در شرکت های خارجی درگیر می شدند و ماندگار. ما چند نفر بودیم ضد این فضا، می خواستیم بستری درست کنیم برای کار و فعالیت نخبگانی در ایران.

به رئیس باشگاه گفتیم: "تو از این جایگاهت فقط برای انتخاب آدم ها برای المپیاد و فرستادنشان به مسابقات خارجی استفاده می کنی؛

اما ما پیشنهاد دیگری داریم. باید در باشگاه موقیعتی ایجاد کنیم که "دانشجویان سمت کارهای عملی سوق داده شوند."

شکل گرفت. مجموعه ای که میزبان ایده های مختلف بود و از دل آن پروژه بسیار مهمی شکل گرفت. شروع کارمان سه نفره بود؛ سه جوان بیست و چند ساله. هدف اولی که در ذهن داشتیم، این بود که کاری بزرگ در کشور کنیم؛ به همین خاطر هم زمان دو سه شرکت کوچک را هم به وجود آوردیم و افراد بیشتری را استخدام کردیم. این تصمیم کارمان را به بی پولی رساند و به فکر تعطیلی افتادیم؛ اما همه را جمع کردیم و گفتیم: "شما الان دو سه ماه از ما حقوق طلب دارید. یک راه این است که ما شرکت را تعطیل کنیم و یک راه هم اینکه به جای دو سه ماه حقوقتان، از شرکت سهام بردارید."

آنجا بود که ایده مشارکت شکل گرفت و با پول های کوچکی که جمع شد، شرکتمان تبدیل به شرکتی شد که امروز ارزش چند ده میلیارد تومانی دارد. مشارکت و کار گروهی باعث شده تا کار ما از سال ۸۳ تا امروز دوام پیدا کند. امروز ما با پانصد نفر نیرو به شرکتی بزرگ با هلدینگ منطقه ای تبدیل شده ایم.

"روایت بعدی با شما..."



حرف پایانی

به پایان آمد دفتر حکایت همچنان باقی است.

یادم هست یکی از اساتید ما می گفت تو اوضاع بَلَبَشُو و دَرَهَم بَرَهَم نگید که چاره و راه حل

مشکلات چیست؟ درستش اینه که بگید "راه حل مشکلات کیست؟"

وقتی سوال درست پرسیده بشه اون موقع جوابِ درستی هم داده میشه. مخلص کلام اینکه

راه حل "همه چیز تویی"... خودِ خودتی...

اون موقعی که ما با نگاه و تفکر بیگانه ستایی، خودمون رو تحقیر کردیم و کلید مشکلات مون

رو دست غیر خودی و در پشت میز مذاکره و در التماس و بوسه بر پنجه گرگ دیدیم همون جا

باید فاتحه مملکت رو می خوندیم. جامعه ای که حتی آب خوردنش رو هم در خارج از خودش

ببیند همیشه تشنه می ماند و اگر صد برابر امکانات و منابع فعلی را هم به او بدهی نه تنها

چیزی رو حل نمی کنه بلکه وضع رو بدتر هم می کند. باید چشم ها رو شست و جور دیگر دید.

اگر این کار را کردی و خودت را دیدی و پیدا کردی حالا اولین قدم در جاده پیشرفت و تکامل را

برداشته ای. دست خالی و بدون توشه ی راه نمی شود که راه افتاد. اینجا باید بدانی که نیاز داری

به ابزار سفر اما از سنخ لباس اضافه و یا زنجیر چرخُ اینها نیست. تو به امید و رویا، به اراده و همت

بلند، به انگیزه و تلاش پر شور خستگی ناپذیر نیاز داری و اینها همه ابزار تقویت تو در این مسیر

بی نهایت اند که رشد فردی، جمعی، خانوادگی و ملی ما هم در گرو آن است.

نمیشه انکارش کرد که این راه و جاده اصلاً مسیر صاف و ساده ای نیست. سختی و پیچ و خم های

خودش رو داره پس در حرکت رو به جلوی خودمون به "تابلوه‌های راهنما" خیلی نیاز داریم.

حبیب الله دَه مَرده که با رویای بچه های سیستان دائماً درس می خواند و یا ننه قربونی که جز

همین نام، نام و نشانی از او نیست، همه همان الگوها و تابلوه‌های امید و انگیزه ای هستند که به

مثابه سوخت در این حرکت طولانی اند.



ما نیاز شدید به این جور آدم ها همراه با نگاه هایشان داریم که هم موفقیت ها و برکت های انقلاب را می دیدند و هم راز موفقیت را در امید و انگیزه و اراده و کوشش. با این نگاه و باور انقلابی است که می شود بازی باخته به مشکلات و شکست ها و پروژه های نیمه تمام رو با یک برد شیرین عوض کرد و به مسابقه بازگشت تا به سمت دنیای خود ساخته ی رو به ظهورِ بهتری حرکت کنیم که جواب همه دردها و صداهاست.
ان شاء الله



بعد از این پیروزی دوره طلایی و پول داری آمریکا هم شروع شد و در همین دوره ، موج مهاجرت مردم اروپایی آسیب دیده به آمریکای زیبا شکل گرفت. در همین اوضاع و احوال که حرف از آمریکا و سفر به اونجا خیلی لذت بخش و رویایی بود، یه دفعه تو یه روز، اتفاقی افتاد که آمریکایی ها بهش میگن: **"سه شنبه سیاه"**.

